روزنامه شرق

علیه فراموشی

پرونده‌ای به مناسبت سی‌و هفتمین سالگرد ربایش امام موسی صدر

عکس: CNN

حورا صدر در گفت‌وگو با «شرق»

امام موسی صدر تا قبل از سقوط طرابلس زنده بود

مرجان توحیدی

پیچیده سخن نمی‌گوید. کلمات ساده را انتخاب می‌کند. می‌گوید: « ما زندگی می‌کنیم، چای می‌نوشیم، به کارهای خود می‌رسیم... اما، یک نفر ۳۷ سال است، پشت میله‌ها در بند است... اگر فقط همین شرایط را در نظر بگیریم، کاری می‌کنیم». با سیده حورا صدر، که قبل از هر نشانی، چشمانش گواهی می‌دهد دختر امام‌موسی‌صدر است، به گفت‌وگو می‌نشینم. گفت‌وگو را به‌سختی اما به مهر، قبول می‌کند. گاهی که لبخندی بر صورتش نقش می‌بندد، دیگر بین تصویر او و عکس سیاه و سفیدی از امام که به تنهایی به دیوار تکیه داده و لبخندی بر لب دارد، فاصله‌ای وجود ندارد. دلیل این را که نمی‌خواهد حضور پررنگ رسانه‌ای داشته باشد، در میان گپ‌وگفت کوتاه قبل از شروع مصاحبه می‌فهمم. معتقد است امام تنها پدر او نیست که برای جست‌وجوی آن بین سال‌های گمشده، فقط خانواده میدانداربا شند. پدر را متعلق به همه مردمی می‌داند که سال‌ها برای نزدیکی آنها به هم تلاش کرده است. اصلا برای فرونشاندن آتش جنگ داخلی لبنان و رایزنی‌ها برای فرونشاندن آن، به دعوت قذافی وارد لیبی می‌شود و بعد هم سی‌وچند سال غیبت ناخواسته کلید می‌خورد. گاه‌گاه میان بعضی سؤال‌هایی که می‌پرسم، در بین لبخندش آهی هم می‌کشد، سری تکان می‌دهد و هر آن نگران می‌شوم مبادا بغضی شکوفا شود. حورا صدر در این مصاحبه از گروهی در ایران می‌گوید که نمی‌خواست ماجرا پیگیری شود. او می‌گوید: «ایران می‌توانست بر قذافی فشار سیاسی وارد کند تا سرانجام او را به اقدامی وادار کند». حورا درعین‌حال، دولت لیبی را مجری یک توافق نانوشته بین عده‌ای می‌داند که از حضور امام‌موسی‌صدر در لیبی ناخشنود بودند. حورا صدر همچنین از آخرین نشانه‌های حیات امام می‌گوید: «بعد از سقوط لیبی، آقای صالحی وزیر امور خارجه وقت، به طرابلس سفر می‌کند. آقای عبدالجلیل، رئیس دولت انقلابی، در آنجا می‌گوید تا قبل از سقوط طرابلس، از حضور امام در طرابلس خبر دارد». حورا درنهایت از دیدارهایش با آقای ظریف در دولت روحانی خبر داده و می‌گوید «ایشان در جاهایی موضوع را مطرح کردند، نمی‌خواهم بگویم انتظار بیشتری داریم، اما امیدواریم بتوانند گرهی از این مسئله باز کنند».

خانم صدر! مختصر بفرمایید از چه زمانی پیگیری‌ها برای موضوع ربوده‌شدن امام‌موسی‌صدر را شروع کردید؟ و بعد از اینکه پیگیری‌ها در مقطعی متوقف می‌شود، دوباره از چه زمانی این پیگیری را در دستور قرار داده‌اید؟

البته در آن مقطع زمانی من ۱۴، ۱۵ساله بودم و این پیگیری را بنده شروع نکردم! شخصیت‌های حقیقی و حقوقی بودند که موضوع را پیگیری می‌کردند؛ اول از همه، مجلس اعلای شیعیان لبنان که امام‌موسی‌صدر ریاست آن را برعهده داشتند. همچنین جنبش امل که امام‌موسی‌صدر مؤسس آن بودند، هم موضوع را پیگیری می‌کردند. همچنین دولت لبنان هم با توجه به جایگاه امام‌موسی‌صدر موضوع را پیگیری کردند. سیستم قضائی لبنان هم وارد عمل شد. از آنجا که دولت لبنان مدت‌زمانی بعد از طرح شکایت، ربودن امام‌موسی‌صدر را اقدام علیه امنیت ملی لبنان دانست، بالاترین سطح دادگاه لبنان که شورای‌عالی دادرسی است، رسیدگی به پرونده را در دستور قرار داد و نه یک دادگاه معمولی.

البته توجه کنید پیگیری‌ها چند بعد دارد؛ از همان لحظات اول بی‌خبری، یعنی زمانی که امام‌موسی‌صدر به لیبی سفر کردند و چند روز از ایشان، بی‌اطلاع بودیم. برخلاف عادت بود که تماسی از طرف ایشان حاصل نشود. به‌ویژه آنکه یک خبرنگار هم همراهشان بود. در این سفر سه نفر بودند؛ امام‌موسی‌صدر، شیخ‌محمد یعقوب که از معاونان ایشان بود و آقای عباس بدرالدین که روزنامه‌نگار و رئیس یکی از خبرگزاری‌هاست. رفتن آقای بدرالدین به این معنی است که ایشان قصد داشته تا خبرهایی را مخابره کند، وگرنه ایشان برای تفریح که نرفته است! چند روزی در بی‌خبری گذشت و سعی شد تا تماس‌هایی برقرار شود. پیگیری‌ها هم از همان لحظات اول شروع شد. این را هم داخل پرانتز بگویم که من این را شنیده‌ام و شاهد ماجرا نبوده‌ام، چراکه سن من اقتضا نمی‌کرد که خودم اقدام‌کننده باشم. پیگیری‌های سیاسی را رئیس‌جمهور لبنان انجام داد. ایشان با قذافی تماس گرفت که او جواب نداد. نخست‌وزیر لبنان هم با جلود که نخست‌وزیر لیبی بود تماس گرفت، اما او در ابتدا جواب نداد و طفره رفت. بعد هم که جواب داد، گفت بعدا خبر می‌دهم. امام‌خمینی نیز که در آن زمان در نجف بودند تلگراف‌هایی ارسال کردند. در روزهای اول آشوبی بود. چون اتفاق عجیبی افتاده بود... .

واقعا هم عجیب بود. چون شخص قذافی ایشان را دعوت می‌کند و ناگهان چنین اتفاقی می‌افتد. درحقیقت، پروژه امنیتی پیچیده‌ای به‌نظر می‌رسد.

بله، چنین اتفاقی به این شکل تابه‌حال رخ نداده است. بنابراین بخشی از پیگیری‌ها، سیاسی و بخشی هم قضائی بود. البته مقدمه پیگیری قضائی، پیگیری امنیتی بود. بر همین اساس، لبنان، هیأتی سه‌نفره تشکیل داد. دو مقام عالی‌رتبه امنیتی، به ریاست دبیرکل کابینه لبنان، آقای مسّیکه، بلافاصله مأمور به سفر به لیبی و ایتالیا می‌شوند، چراکه لیبی ادعا کرده بود امام موسی به ایتالیا رفته است. لیبی اجازه سفر به این کشور را نمی‌دهد. بنابراین هیأت عازم ایتالیا می‌شوند، در ایتالیا تحقیقات خود را انجام داده و گزارش می‌دهند که این گزارش به طور مفصل در کتاب گزارش کمیته پیگیری کمیسیون اصل ۹۰ مجلس، آمده است. در ایتالیا، دادگاه با این ادعا که امام و هیأت همراه وارد این کشور شده‌اند، عملا پرونده را باز می‌کند. در همین راستا، تحقیق کاملی از کارمندان فرودگاه، کارمندان شرکت پروازی آلیتالیا، میهمانداران پرواز و هتلی که ادعا می‌کردند امام به آنجا وارد شدند، انجام شد. از سوی دیگر، پرواز آلیتالیا که از طرابلس به رم آمده، نیمه‌شب ۳۱ آگوست به ایتالیا می‌رسد. این در حالی است که، میهمان‌هایی که به نام امام‌موسی‌صدر و شیخ محمد یعقوب وارد هتل شدند، صبح فردای آن روز، به هتل می‌رسند و کارت هتل را پر می‌کنند. البته این هم داستان خیلی مفصلی دارد که از آن عبور می‌کنیم.

به‌هرحال با توجه به تمام قرائن، مصاحبه‌ها و بازجویی‌هایی که از کارمندان هتل و مسافران هواپیما و پلیس گذرنامه می‌شود، ادعای ورود به رم کاملا رد می‌شود. علاوه بر اینکه در آن پرواز برخی اتباع لبنانی هم بودند. مگر می‌شود، یک لبنانی امام‌موسی‌صدر را نشناسد. میهمانداران هم گفته‌اند با توجه به عکس و با توصیفی که شده، امکان ندارد ایشان وارد هواپیما شده و ما متوجه نشده باشیم. بعد از اینکه دادگاه پرونده را باز می‌کند و به نتیجه می‌رسد که اصلا چنین ادعایی درست نیست، پرونده را مختومه می‌کند. اینکه ایتالیا پرونده را مختومه اعلام می‌کند، به این معنی است که در این کشور جرمی اتفاق نیفتاده است. بنابراین، دادگاه ایتالیا صلاحیت رسیدگی به این موضوع را ندارد. اینجا نقطه آغازی بود که همچنان ادامه پیدا کرده است. اینکه اشاره کردید، پیگیری‌ها در مقطعی متوقف شد؛ باید بگویم که هیچ‌گاه متوقف نشده است. این پیگیری از نظر قضائی و سیاسی همیشه ادامه داشته، اما با فراز و نشیب‌هایی همراه بوده است. به طوری که لبنان ناگهان آشوب می‌شد و مسائل عملا به حاشیه می‌رفت، اما همچنان ادامه پیدا می‌کرد. در سال ۲۰۰۱، به دلیل اینکه پرونده ممکن بود مشمول مرور زمان شود و اتفاقات دیگری روی دهد، شکایت مجددی از طرف خانواده انجام شد... .

اگر پرونده شامل مرور زمان می‌شد، ممکن بود مختومه اعلام شود؟

خیر، البته چون این جرم، جرم مستمری است، هیچ‌گاه شامل مرور زمان نمی‌شود. ولی به‌خاطر قواعد و مقررات سیستم قضائی، شکایت مجدد انجام شد و دادستان دوباره نظر داد. این امر منجر به حکم جلب قذافی در سال ۲۰۰۸ شد.

این شکایت و این جرم امکان اجرائی‌شدن داشت یا اینکه نمادین بود؟

اقدام برای شکایت در دادگاه به هیچ‌وجه نمادین نیست و تلاش این بود که قذافی و همدستانش محاکمه شوند. البته اجرای هر حکمی آن هم در سطح بین‌المللی نیاز به فشار سیاسی دارد. پلیس بین‌الملل و کنوانسیون‌هایی که کشورها میان خود با مجامع جهانی امضا می‌کنند برای اجرای این‌گونه احکام است.

تا سقوط دولت قذافی، ظاهرا اتفاق خاصی رخ نمی‌دهد. اما، سقوط قذافی یک فرصت ایده‌آل بود که بتوانید ماجرا را پیگیری کنید. در طول این سال‌ها همیشه لبنان پیگیر پرونده بوده است. می‌توانید توضیح دهید با وجود اینکه امام‌موسی‌صدر ریشه ایرانی داشتند، چرا پیگیری‌ها چنان‌که باید و شاید انجام نشد؟

البته، این‌طور نیست که بگوییم هیچ اقدامی انجام نشده است. ابتدا امام‌خمینی اجازه نداد تا قذافی به ایران سفر کند. موضع محکم امام‌خمینی به این دلیل بود که گفتند اگر می‌خواهید قذافی را دعوت کنید، ولی من او را نمی‌بینم. چون مسئله امام‌موسی‌صدر هنوز حل نشده است. بعضی دولت‌ها هم پیگیری‌هایی کردند. مرحوم دکتر صادق طباطبایی، زمانی که در دولت موقت بودند، اقداماتی انجام دادند. امام‌موسی‌صدر، شخصیت بزرگی است. اتفاقی هم که برای ایشان افتاد، اتفاق بزرگ، نادر و بی‌نظیری است. بنابراین نوع پیگیری و رسیدگی به این مسئله هم باید منحصربه‌فرد باشد. نوع برخورد با این پرونده باید متفاوت با برخورد و بررسی و پیگیری مسائل دیگر باشد. اما این اتفاق نیفتاد و آن‌طور که شایسته این شخصیت و پیچیدگی خاص پرونده بود، پیگیری انجام نشد. نمی‌خواهم فقط دیگران را متهم کنم. شاید ردیف اول متهمان، خود ما بودیم که در حد این قضیه قدرت متناسب با پیگیری را نداشتیم. اگر مجموعه اقدامات در اندازه اتفاقی بود که رخ داده، طبیعتا باید منجر به آزادی ایشان می‌شد. حالا که منجر به آزادی نشده، پس می‌توان گفت در آن حدواندازه، اقدامی صورت نگرفته است.

ظاهرا یک بخش ماجرا هم به اختلافاتی بازمی‌گردد که برخی از افراد با امام موسی داشتند و بعضا در تصمیم‌گیری‌ها برای روند پیگیری، کم، تأثیرگذار نبوده است.

حتما گروهی بوده‌اند که مایل نبودند پیگیری انجام شود. مایل نبودند علیه قذافی اقدام شود. بعضی اختلاف‌نظر داشتند و قبول نداشتند. بعضی‌ها هم ناامید بودند. می‌گفتند هر اتفاقی بوده افتاده، ما چرا خود را درگیر کنیم! ترجیح می‌دهم وارد جزئیات نشوم. ولی حتما جریانی بود که نمی‌خواست این ماجرا پیگیری شود.

بعد از سقوط قذافی، دولت لبنان با طرف انقلابی لیبی وارد توافق‌هایی می‌شود که بتواند موضوع را پیگیری کند. اما روی دیگر ماجرا هم‌زمان‌شدن سقوط قذافی با دولت دوم آقای احمدی‌نژاد است. دولت ایران در آن زمان می‌توانست وارد عمل شود. آیا اصلا با دولت وقت، برای پیگیری وارد رایزنی شدید یا منصرف شدید و ترجیح دادید طرف لبنانی پیگیر باشد؟

در همان روزهای اول بعد از اتفاقات لیبی که هنوز نظام قذافی سقوط نکرده و قذافی هم کشته نشده بود؛ (چه، اگر این اتفاق نیفتاده بود، شاید ما خیلی راحت‌تر می‌توانستیم این قضیه را پیگیری کنیم) در لبنان کمیته رسمی پیگیری به دستور خود دولت تشکیل شد که مقامات امنیتی، اطلاعاتی و رسمی ترکیب آن را تشکیل می‌دادند. در ایران، آن زمان، آقای دکتر صالحی وزیر امور خارجه بود. ایشان در سفری که به لیبی داشت، در ملاقات با آقای عبدالجلیل، رئیس دولت انتقالی لیبی، یکی از موضوعاتی که مطرح کرد همین قضیه بود. حتی در مرحله بعد، در دولت آقای روحانی، آقای دکتر ظریف هم همین‌طور.

ادامه در صفحه ۱۲

حسین امیرعبداللهیان، معاون عربی وزیر خارجه ایران، در گفت‌وگو با «شرق»:

اطلاعات واصله کماکان متناقض است

زینب اسماعیلی

در ماجرای پیچیده امام‌موسی‌صدر، وزارتخارجه یکی از اصلی‌ترین نهادهای پیگیر است. در دولت یازدهم نیز این پیگیری‌ها با دستور رئیس‌جمهور و وزیر خارجه شدت یافته است. اما معاون حوزه کشورهای عربی با اشرافی که بر این حوزه دارد، می‌گوید هنوز پیگیری‌ها به نتیجه‌ای مشخص نرسیده است. او بیش از دو دهه است که در حوزه خلیج‌فارس و کشورهای عربی فعالیت می‌کند.

در گفت‌وگویی که با خانم حورا صدر، دختر امام‌موسی داشتیم، ایشان گفتند که «در دولت آقای روحانی با دکتر ظریف دیداری داشته و ایشان در جاهایی موضوع را مطرح کرده‌اند». نتیجه این تلاش‌ها به کجا منجر شده است؟

در دولت یازدهم، به دستور دکتر روحانی و آقای ظریف، کار باسرعت و دقت پیگیری می‌شود. متأسفانه شرایط بی‌ثبات لیبی روند تحقیقات را با دشواری و کندی مواجه کرده است. تلاش‌های فشرده‌ای برای تعیین سرنوشت امام‌موسی‌صدر، پس از سقوط قذافی انجام شد. گروه‌هایی از انقلابیون لیبی مأمور تفحص درباره یافتن مکان امام شدند. همچنین هیأت‌هایی از لبنان و خانواده امام عازم لیبی شدند. همسو با این تلاش‌ها نیز کمیته مشترکی از ایران و لبنان مأمور بررسی دقیق ماجرا شدند. آقای اکبری، سفیر ایران در لیبی و سفارت ما در طرابلس، اقدامات گسترده‌ای انجام دادند اما نتیجه مطلوب حاصل نشد و مجموعه اطلاعات واصله کماکان متناقض است.

بالاخره این پرونده نمی‌تواند به صورت دائم باز باقی بماند، نتیجه‌گیری تحقیقات صورت‌گرفته و آخرین وضعیت چیست؟ می‌توان به‌صراحت گفت امام زنده است یا نه؟

سقف کار ما حصول اطمینان از زنده‌بودن و نجات امام یا تأیید شهادت بر مبنای مستندات دقیق و موثق است. اما مستندات موجود برای تأیید شهادت امام، اطمینان‌بخش نیست هر چند در شرایط جدید لیبی هر اقدامی که قابل انجام بود برای یافتن محل اختفای امام یا اطمینان از به شهادت‌رساندن ایشان انجام داده، اما تحقیقات تا حصول نتیجه اطمینان‌بخش از سرنوشت امام‌موسی‌صدر، همچنان ادامه دارد.

تاریخ سیاسی

همدستان منطقه‌ای قذافی هنوز در مصدر قدرت هستند — صفحه ۱۰

جریانی وجود داشت که برای پرونده اهمیتی قائل نبود — صفحه ۱۱

امام خمینی به این نتیجه رسید که او شهید شده است — صفحه ۱۲

روزنه

روحانی شیعه کنار صلیب مسیح

مهدیه پالیزبان

سیدموسی‌صدر ۱۴ خرداد ۱۳۰۷ در قم متولد شد. مادرش بی‌بی صفیه، دختر آیت‌الله حسین قمی و پدرش، سیدصدرالدین صدر از مدرسان برجسته زمان خود بود که بعد از درگذشت آیت‌الله حائری به همراه دو نفر دیگر اداره حوزه را برعهده گرفتند. سیدصدرالدین به مدارا و سعه‌صدر مشهور بود و می‌گویند از بین فرزندان، سیدموسی از همه به پدر شبیه‌تر بود. رفتار معروف او در حوزه، واگذاری جای اقامه نمازش در صحن حرم حضرت معصومه به آیت‌الله بروجردی بود که به دعوت خود وی و چند نفر دیگر به قم آمده بود.

از حوزه تا دانشگاه

روحیه اجتماعی سیدموسی خیلی زود مشخص شد؛ از وقتی در ۱۳سالگی یادداشتی در روزنامه استوار قم نوشت و از اوضاع اجتماعی انتقاد کرد. او خیلی زود خواندن دروس حوزوی را شروع کرد. ابتدا نزد پدر و برادر بزرگ‌ترش، سیدرضا و بعد نزد علمایی مانند آیت‌الله محقق‌داماد و سلطانی‌طباطبایی. در کنار دروس مرسوم حوزه، فلسفه نیز می‌خواند و در جلسات خصوصی علامه‌طباطبایی نیز شرکت می‌کرد. از همان زمان‌ها از تغییر ساختار حوزه و ضرورت وحدت شیعه و سنی می‌گفت. در کنار حوزه، دیپلم گرفت و به دانشگاه هم رفت. او جزء اولین روحانیون دانشگاه‌رفته است و برخلاف اکثر هم‌لباسانش که الهیات می‌خواندند، لیسانس اقتصاد گرفت. در سال‌های رفت‌وآمد به تهران، دایره روابط اجتماعی‌اش را هم گسترده کرد. در همین زمان است که با اهل هنر، به‌ویژه موسیقی، مراوده پیدا می‌کند. علاقه او به شعر و موسیقی سنتی همواره پابرجا بود.

هجرت به لبنان

سال ۱۳۳۲، با پروین خلیلی، نوه آیت‌الله خلیلی، از علمای مشروطه ازدواج کرد. سه، چهار سال بعد را بین قم و نجف در رفت‌وآمد بود. در نجف شاگرد آیاتی مانند حکیم، خویی و کوه‌کمره‌ای بود و هم‌مباحثه‌اش سیدمحمدباقر صدر، پسرعمویش، بود. در همین دوران مجله مکتب اسلام، اولین نشریه حوزه را پایه‌گذاری کرد و خود مقالاتی در باب اقتصاد در آن نوشت. آبان ۱۳۳۸، دو سالی از فوت علامه سیدعبدالحسین شرف‌الدین می‌گذشت که به توصیه او و دعوت فرزندان علامه و تأیید افرادی مانند آیت‌الله بروجردی، تصمیم گرفت به لبنان و شهر صور هجرت کند و رهبری شیعیان آن دیار را بر عهده گیرد. هرچند بسیاری از دوستان و استادانش مخالف این هجرت بودند و می‌گفتند اگر در حوزه بماند، از بزرگ‌ترین مراجع شیعه می‌شود. طی ۱۹ سال آینده، سیدموسی‌صدر از روحانی‌ای خوش‌فکر به رهبری قدرتمند در لبنان و مؤثر در منطقه و نماد مدارا و گفت‌وگو و همزیستی تبدیل شد. لبنان، کشوری کوچک با ویژگی‌ها و شرایطی بسیار خاص و پیچیده بود. هویت قومی در آن از هویت ملی پررنگ‌تر بود. جنگ قدرت و منافع بین طوایف در جریان بود و زمینِ بازی کشورهای عربی و غربی نیز بود. علاوه بر همه اینها، با فلسطین اشغال‌شده نیز هم‌مرز بود. در این جامعه متنوع، شیعه، شهروندی درجه دو محسوب می‌شد و هویت دینی نیز بسیار ضعیف بود.

ادامه در صفحه ۱۲

نگاه

سکوت تلخ صادق

فاطمه صدرعاملی . همسر مرحوم صادق طباطبایی

شهریورماه سال ۱۳۵۷ است. چند روزی در آن ایام، امام‌موسی‌صدر و خانواده در خانه ما، در بوخوم، یکی از شهرهای غرب آلمان، بودند. حضور امام‌موسی‌صدر در منزلمان به زندگی‌مان نور و نیرو می‌بخشید. برنامه سفر به لیبی پیش‌رویشان بود و پس از اقامت کوتاهی در آلمان به لبنان بازگشتند تا با هم‌سفران خود عازم لیبی شوند. قرار بود طباطبایی هم در این سفر همراه آنها باشد، ولی به دلیل کار زیاد، از این سفر و همراهی امام بازماند. جزئیات سفر؛ ساعت و روز آن را طباطبایی می‌دانست. من چندان سؤال نمی‌کردم و می‌دانستم با همراهان به لیبی پرواز کرده‌اند.

خودم را برای سفری به ایران آماده می‌کردم. روز قبل از سفر متوجه شدم طباطبایی حالش خوب نیست. بسیار کلافه است و آرام و قرار ندارد. به من نمی‌گفت نگران چیست و علت آشفتگی‌اش کدام است. خواستم سفر به ایران را لغو کنم، اما با این کار مخالفت کرد. من و دخترم به ایران رفتیم و او با نگرانی‌هایش تنها ماند. به ایران که رسیدم، خبردار شدم علت درهم‌پیچیدگی و آشفتگی او چه بوده است.

رابطه امام‌موسی‌صدر و دکتر صادق طباطبایی- این دایی و خواهرزاده - رابطه‌ای استثنایی بود. او دایی را بسیار دوست می‌داشت و دایی نیز به او توجه ویژه داشت. او دایی را نماد تحقق آرزوهایش در فعالیت برای اصلاح اجتماع می‌دانست و دایی نیز وی را ادامه‌دهنده راهش برای انجام مسئولیت‌های اجتماعی. دایی در فعالیت‌های خود جهانی فکر می‌کرد و طباطبایی نغمه افکار او را در دنیای فراتر از بیروت و به‌ویژه در غرب به گوش دیگران می‌رساند. دایی می‌گفت تنگ‌نظر نباشید و کسی را به‌دلیل آنکه طرز تفکر دیگری غیر از شما دارد، طرد نکنید. او در حوزه‌های مختلف از مذهبی گرفته تا دانشگاهی، طرز تفکر دایی و گفت‌وگو و مدارامحوری او را معرفی می‌کرد.

دایی می‌گفت از مخالفت دیگران نهراسید و به مصداق آیه «ولا یستخفنک الذین لا یوقنون» از طعن دیگران ناراحت نشوید و با مدارا جواب دهید. او در برابر بدگویی‌ها و دروغ‌پراکنی‌ها و تهمت‌هایی که مخالفان به دایی می‌زدند، ساکت نمی‌نشست و با متانت در پی روشن‌کردن دروغ آنها برمی‌آمد و اذهان را روشن می‌کرد. حتی اگر لازم می‌شد، به سفرهای دورودرازی در این راه می‌رفت.

امام‌موسی‌صدر در آغاز اقامت طباطبایی در آلمان، به او گفته بود خانه‌ات به صورت جایگاهی باشد برای فامیل و آشنایان که اگر بخواهند سفری به غرب داشته باشند، محیط آشنایی برای توقف در اختیارشان باشد. او هم سفارش دایی را پذیرفته بود و نه‌تنها سعادت آن را داشت که گه‌گاهی خود دایی در کنار سفرهای رسمی، در منزل او اقامت می‌گزیدند و بعضی وقت‌ها با خانواده می‌آمدند، بلکه دیگر فامیل‌ها نیز ما را با آمدن به منزلمان دلخوش می‌کردند. علاوه بر آن، افتخار آن را داشتیم که بزرگان دیگری هم در آن خانه حضور پیدا می‌کردند. امثال کسانی مانند آقای هاشمی‌رفسنجانی، آیت‌الله دکتر بهشتی، دکتر چمران، آقای حبیبی و ... در سفرهای خود به غرب به خانه طباطبایی می‌آمدند. بسیاری از دانشجویان تازه‌وارد نیز تا پیداکردن جا و مکان و محل تحصیل در منزل ما اقامت می‌گزیدند.

دایی در خانه خواهرزاده با وجود امکانات ساده دانشجویی احساس امنیت می‌کرد. او آن خانه و محفل خودمانی را به هتل‌هایی که به‌عنوان میهمان رسمی مقامات آلمانی در اختیار داشت، ترجیح می‌داد. دایی می‌خواست هرچه بیشتر فرصت هم‌صحبتی با طباطبایی را درباره اهداف، آرزوها، دغدغه‌ها و نگرانی‌هایی مشترک داشته باشد.

از همسایگی تا هم‌خانگی

اینک به عقب برگردیم و زمینه این هم‌بستگی دایی و خواهرزاده را جست‌وجو کنیم. خانه پدری طباطبایی در قم، در کنار خانه آیت‌الله صدر بود. خانه‌ای که در آن، امام‌موسی‌صدر رشد کرد، دیواربه‌دیوار خانه‌ای بود که طباطبایی در آن زندگی می‌کرد. بین این دو خانه دری هم به هم باز می‌شد. به‌طوری که دیدار افراد خانه‌ها با هم بدون واسطه کوچه انجام می‌شد. این نزدیکی و همجواری، امکان تأثیرپذیری طباطبایی را که دارای استعداد درخشانی بود، فراهم می‌کرد. دایی از موفقیت‌های درسی و درخشش در فعالیت‌های جانبی صادق، باخبر بود و او را تشویق می‌کرد. دایی در مواقع مختلف در جمع‌های فامیلی از وظایف و مسئولیت‌های انسان و مسلمان صحبت می‌کرد. دیدارها با دایی هیچ‌گاه به گفت‌وگوهای روزمره نمی‌گذشت، بلکه ایشان به واقعیت‌های زندگی روزمره اشاره و از طریق آنها درس‌های اخلاقی، معنوی و علمی مطرح می‌کردند و بچه‌ها را به آن توجه می‌دادند.

این‌چنین بود که رابطه‌ای تنگاتنگ بین امام و طباطبایی شکل گرفت و در طول زندگی به‌طور مستمر ادامه داشت. صادق سفرهای زیادی نیز برای دیدار ایشان به لبنان می‌رفت و از ایشان برای توسعه نواندیشی اسلامی و فعالیت‌های مبارزاتی الهام می‌گرفت. همچنین تجربیات خود را از دنیای غرب و فعالیت‌های دانشجویی در اختیارشان می‌گذاشت. صادق بعد از آنکه از دایی بی‌خبر ماند، به همراه فامیل و دوستان فعالیت گسترده‌ای را برای یافتن ایشان در پیش گرفت. در اوایل انقلاب، به دلیل عضویت در دولت جمهوری اسلامی، از امکانات سیاسی ایران نیز برای پیگیری بهره جست و بسیار تلاش کرد خبری از دایی به‌دست آورد.

ادامه در صفحه ۱۲